

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عُنوانِ بَصیری

مجلس پنجاہ و ہفتم

سید محمد حسنی طہرانے

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ أَشْرَفِ النَّبِيِّينَ
مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

قُلْتُ: يا ابا عبد الله ما حقيقة العبودية؟ قال: ثلاثة أشياء: بعد حضرت تا اینجا می رسد می فرماید: و لا يدبر العبد لنفسه تدبيراً بنده برای خودش تدبیری ندارد، تدبیری اتخاذ نمی کند. اجمالاً معنای این جمله عرض شد و تفصیل آن را موکول کردیم به بیان مسائلی که یک سالک و یک مؤمن به مبانی اهل بیت علیهم السلام باید در طول زندگی خودش نسبت به آن مبانی ملتزم باشد. راجع به مسائل معیشتی، معاشرت، ارتباطات اینها مطالبی است که بعداً باید راجع به آن مطالبی خدمت رفقا عرض بشود.

یکی از مهمترین مسائلی که شاید بتوان گفت مسأله اصلی در روابط اجتماعی مسلمین باید باشد، مسأله حکومتی است. راجع به کیفیت نظام حکومتی انبیاء و ائمه علیهم السلام مطالبی تا به حال به عرض رفقا رسید. از مکتب عرفان و به خصوص دیدگاههای مرحوم والد رضوان الله علیه.

عرض شد یکی از مهمترین مسائل در حکومت انبیاء الهی بیان نکاتی است که حکومت اساس بناء خود را بر آن نکات قرار می دهد که از آن نکات به

عنوان شعار حکومتی تعبیر آورده می‌شود. در حکومت اسلام شعار باید شعار توحیدی باشد در همه جنبه‌ها و در همه مواضع این محوریت باید مورد توجه قرار بگیرد، و اگر در بعضی از جاها ما مشاهده کنیم نحوه تعبیر، نحوه‌ای است که با آن حقیقت توحیدی فاصله دارد باید در آنجا به دنبال ریشه‌های مسأله بگردیم.

مرحوم آقا رضوان‌الله‌علیه در زمان مبارزات خودشان در سنه چهل و دو و قبل از سنه چهل و دو نسبت به این مسأله نهایت دقت را داشتند البته نه تنها فقط در مسائل مبارزاتی خودشان این قضیه مورد توجه قرار می‌گرفت بلکه در همه امور. مثلاً یک وقت یادم است که یکی از افراد، از منتسبین به ما که مسئولیتی داشت در همان زمان سابق، زمان محمدرضا شاه و جلسه‌ای داشت، در آن جلسه یک اعلانی را کرده بود که افراد در این جلسه شرکت کنند و بعد به جای لفظ نماز یادم است که ایشان لفظ نیایش را آورده بود، در موقع اذان مغرب برای اداء نیایش یک نیم ساعتی فرض بکنید که فرجه‌ای داده می‌شود، فرصتی داده می‌شود، وقتی که مسئول آنجا آمده بود خدمت آقا ایشان به عنوان اعتراض گفته بودند که: مگر ما نماز نداریم در اسلام؟ چرا به جای نماز، نیایش آوردید؟ نیایش یک عبارتی است بین همه مذاهب، یهودیت نیایش دارد، مسیحیت نیایش دارد، این نیایش یک لفظ مشترک است، اما شعار ما، شعار اسلام، نماز است، این نماز با این خصوصیت و با این کیفیت در ادیان گذشته نبوده و اسلام باید شعار خودش را مطرح کند، ما نباید در ارتباط با این فریضه الهی عبارتی را به کار ببریم که آن عبارت همه انواع نیایش‌ها و همه انواع عبادتها، چه عبادتهای صحیح و چه آنهایی که خلط شده و قاطی شده را شامل بشود.

فرض کنید که الان شما در کلیساها بروید ببینید الان در این کلیساها نحوه نیایش آنها به چه قسم است؟ در همین کنشت یهودیها اگر شما شرکت بکنید می بینید که کیفیت نیایش آنها واقعاً به چه شکل است، اما اگر شما به مسجد بروید آن هم مسجد شیعیان، مسجد شیعیان و کیفیت نماز آنها همان طور که متن روایی ما و احادیث ما از معصومین آن نحوه عبادت و نماز را مطرح کردند، اگر یک شخص بی طرف بیاید برود در کلیسا، بیاید برود در کنشت، بعد بیاید برود در مسجد با این کیفیت، یا اینکه سایر انواع نیایشها را در مکاتب مختلف ببیند قطعاً می گوید این نحوه ارتباط، یک نحوه ارتباط خاصی است. شخص بیطرف، اینها متمایزات بین اسلام و بین سایر مذاهب است.

بنابراین مگر ما در اسلام نماز نداریم؟ خب چرا نماز بکار نبریم؟ برای اداء نماز نیم ساعت فرض کنید که در این جا فرصتی برای مومنین قائل می شویم و بعد به ادامه برنامه پرداخته می شود. آن شخص گفت: آقا ما این کار را نکردیم، فلان کس این کار را کرده است، قوم و خویش خود شما است. ایشان گفتند: بله من می دانم اخلاق او، سلیقه او همینطوری است. - التفات کردید - گفت: ما این کار را نکردیم، ما چیزی کم نداریم، ما در مکتب خود نقص نداریم تا این نقص را بخواهیم در رجوع به سایر افراد و سایر مکاتب و مذاهب بخواهیم اینها را جستجو کنیم.

مسأله شعار در حکومت انبیاء الهی جایگاه بسیار مهمی را دارد. نشان دهنده طرز تفکر رهبر و قائد جامعه به سمت اهدافی که مد نظر است. شما در حکومت سلاطین بخواهید نگاه بکنید فرض کنید که الان در یک جایی یک شخصی بخواهد رئیس جمهور بشود، یک شخصی بخواهد فرض کنید که در یک جا نخست وزیر بشود، در کشورهای مختلف اگر نگاه بکنید، هیچ کدام اینها

ببینید شعار حرکت به سوی تعالی در آنها نیست. حرکت به سوی کمالات انسانی، آیا دیده‌اید در برنامه‌های انتخاباتی آنها یکی از شعارهایشان باشد گسترش معنویت فرض کنید که در جامعه! گسترش کمال در جامعه، رشد و ترقی و فعلیت استعدادها در جامعه به سمت کمال! این نیست! حرف آنها از نان است، و از شکم است و از رفاه دنیوی است و از دست انداختن بر منافع دیگران است و در زیر یوغ استعمار کشیدن ممالک محروم است و در این مسائل دور می‌زند، اقتصاد مملکت را بالا می‌بریم، بیکاری را برطرف می‌کنیم، از کشورهای دیگر برای رسیدن به مطامع و منافع خود بهره می‌گیریم، شرف و عزت کشور را بالا می‌بریم، افتخار برتری و سیادت بر همه دنیا را بر دیگران اثبات می‌کنیم. این چیزهایی است که تا به حال ما مشاهده می‌کردیم.

در حکومت انبیاء رسیدن به شکم و نان مطرح نیست. بله به عنوان مقدمه رفاه نسبی اجتماعی و پرداختن به امور ظاهری تمام اینها در برنامه‌های تربیتی انبیاء و حکومت اولیاء الهی مدّ نظر است، نه به عنوان مقصد و به عنوان هدف. لذا بعداً اگر ما در کیفیت معیشتی بخواهیم بیاییم صحبت کنیم، همه دوستان و رفقا اصلاً تعجب می‌کنند که واقعاً اصلاً در اسلام یک همچنین برنامه‌هایی هست؟

من یک وقت یادم است در زمان مرحوم آقا - رضوان الله علیه - در روز نیمه شعبان در مشهد صحبت می‌کردم، روایتی را خواندم که در زمانی که امام زمان علیه السلام عجل الله تعالی فرجه الشریف (اللهم صلّ علی محمد و آله محمد) و جعلنا من شیعتہ و موالیه و الذابین عنه و جعلنا لثراب مقدمه الفداء. ایشان وقتی که ظهور کنند مؤمنین دست در جیب همدیگر می‌کنند، هر کسی به هر اندازه پولی خواست برمی‌دارد، این دست در جیب آن می‌کند می‌بیند کتش

آویزان است، این هم رفته فرض کنید تجدید وضو، خوب می‌گوید فرصت غنیمت است و خوب رفع نیاز بکنیم، تا نیامده خلاصه مشکلمان حل بشود. آن هم که می‌آید می‌بیند بله کیسه خالی شده، می‌گوید: خیلی خب. آن هم منتظر یک فرصت هست و تا این می‌رود فرض کنید که استراحت کند یا حمامی برود، کاری بکند، آن هم جیب را می‌زند. خلاصه این برنامه‌ای است که انشاء الله در زمان امام زمان همه ما شاهد خواهیم بود. ولی فعلاً این کار را نکنیدها چون شرایط می‌خواهد، که فعلاً این شرایط نیست گرچه ما به آن سمت باید برویم.

یک وقتی من این قضیه را مطرح می‌کردم. یک عده از دوستان بودیم گفتند: اگر قرار بر این باشد که این مسأله حق باشد، خب چرا ما از الآن خودمان شروع نکنیم؟ یا حق است یا نیست، اگر نیست که معاذ الله که امام زمان علیه السلام مسأله خلافتی را بخواهد ترویج کند! در روایت داریم: یأتی بدین جدید. امام علیه السلام وقتی که ظهور می‌کند آیین جدیدی را می‌آورد. این یکی از آنها است، یکی از آنها ارث بر اساس اخوت ایمانی است.

در زمان رسول خدا این مسأله بود. ارث، منتهی نسخ شد. تا زمان امام زمان علیه السلام که حضرت وقتی که ظهور می‌کنند این را به همان طریقه اولیه خود برمی‌گردانند. الآن ارث بر اساس روابط است، براساس نسب است، اما وقتی که حضرت ظهور کنند، ارث برمی‌گردد بر اساس اخوت ایمانی. یعنی برادران ایمانی از همدیگر ارث می‌برند. آنها که با همدیگر صیغه برادری خواندند، این یکی از آن مسائلی است که خب در آن موقع خواهد بود. بعد دیدیم نه، این قضیه در شرایط فعلی ظاهراً باید مسدود و سربسته بماند تا ان شاء الله در وقت خودش این مطلب روشن بشود.

علی کلّ حال مسأله این است. در آنجا ما در حضور مرحوم آقا - رضوان الله علیه - در همان سالهای آخر حیات ایشان بود این روایت را مطرح کردیم که امام صادق علیه السلام به آن راوی می فرمایند: آیا تو دست در جیب رفیق خودت و شریک خودت و برادر ایمانی خودت تا به حال کردی و پول برداری و بروی؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: در آن زمان اینطور خواهد شد. وقتی که آمدم پایین، مرحوم آقا آمدند در اندرونی، گفتند: فلانی این روایت را در کجا دیدی؟ من این روایت را ندیدم! گفتم: نه، این روایت هست و آوردم. اتفاقاً سندش هم سند بسیار خوب و سند متقنی بود. ایشان خیلی تعجب کردند، گفتند: عجیب است و کأنّ می خواستند اینطور بفرمایند، این طور نفرمودند، از تعجبشان من این طور استنباط کردم که این یکی از مسائل و اسراری است که مثلاً از دهان امام بیرون آمده است. این یک همچنین قضیه ای هست. چطور شده مثلاً امام علیه السلام یک همچنین مطلبی را بفرمایند؟ اینطور من از وجنات ایشان این مسأله را یافتم.

بله خب این یک مسأله و یک واقعیت است. در حکومت انبیاء الهی مسأله توحید به عنوان محور برای همه شعارها است، برای همه حرکتها است، چه حرکتهای خارجی یا اینکه کارهایی که انسان به عنوان کارهای شخصی، کارهای روزمره، کارهای عائلی، انجام می دهد. باید تمام اینها براساس و محور توحید باشد.

در همان زمان یادم است که وقتی یکی از افرادی که به ایشان منتسب بود یک جزوه ای نوشته بود و در این جزوه یک عکس مشعلی را کشیده بود و یک آتشی در کنار آن مشعل، ایشان فرموده بودند که مشعل و آتش این شعار زرتشتی ها است و ما نسبت به این مسأله نباید بی توجه بمانیم! خورشید را بکشید! خورشید به عنوان چراغ هدایت و شمس هدایت در اینجا باید مطرح

باشد. یعنی آنقدر دقت در رعایت موازینی که این موازین نشان دهندهٔ مکتب است و سایر خصوصیات مکاتب دیگر را یک وقتی آنها هم مسائلی دارند مفید، مسائل انسانی، مابه‌الاشتراک بین ما و آنها خوب طبعاً باید در راستای اهداف مکتب باید آن مسائل مورد توجه قرار بگیرد. حالا عرض می‌کنم، یک وقتی نه، شعار آنها به این نحو است. اگر شعاری در یک مکتبی غیر از مکاتب اسلامی مطرح بود، در اینجا چون اسلام برای خود شعار دارد به عنوان شعار اصیل اسلامی باید مورد دقت قرار بگیرد.

نمی‌دانم این مطالب را خدمت رفقا و دوستان عرض کردم یا نه؟ مثلاً فرض بکنید که ما در اسلام نسبت به نماز خوب خیلی نظر داریم، روایاتی که راجع به نماز است و حقیقت ارتباط بین انسان و بین پروردگار را بیان می‌کند. نماز را به عنوان ربط بین انسان و بین پروردگار که اصلی‌ترین و حیاتی‌ترین نقطهٔ زندگانی ما در این دنیا است این را مطرح می‌کند که الصلاة خیر موضوع ان قُبِلَتْ قَبْلَ ما سواها و ان رُدَّتْ رُدَّ ما سواها، الصلوة خیر موضوع فمن شاء استکثر و من شاء استقل.

نماز بهترین مبنایی است که در اسلام آن مبنا نهاده شده است. بهترین کاری که در اسلام از طرف خداوند تشریع شده، آن کار نماز است. اگر نماز قبول بشود سایر امور قبول می‌شود والا نه، اگر واقعاً یک شخصی بیاید به این روایات نظر کند و به این کلام نظر کند، قطعاً باید تصور دیگری از نماز در خود بوجود بیاورد غیر از آنچه که تا به حال بوده است.

تصور ما بر این است که خداوند چند رکعتی نماز را بر ما واجب کرده و به یک نحوی سر و ته آن را هم بیاوریم و از عهدهٔ تکلیف بیرون بیاییم، برویم دیگر دنبال کارمان. اگر قرار است کار برویم، برویم دنبال کارمان، اگر قرار است

غذا بخوریم برویم دنبال غذایمان، اگر قرار بر این است که چند نفر نشسته‌اند و منتظر صحبت کردن و زود نماز را تمام کنیم برویم بنشینیم مشغول صحبت و اینها بشویم. این تصوّر ما از نماز است، امّا تصوّر اولیاء دین از نماز اینطور نیست. اولیاء دین نماز را به عنوان نقطهٔ اصلی و محور برای حیات دنیای خودشان قرار می‌دهند و بعد بقیّه مسائل را با این قضیه منطبق می‌کنند و این هم چیزی نیست که ما از خود دریاوریم، این روایات ما و این کلام معصومین و مرام اولیاء خدا بر این مسأله حکایت می‌کند.

حالا ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم نه، ما نسبت به نماز اینطور نیستیم. اگر شخصی بیاید در منزل و میهمان باشد با او مشغول صحبت می‌شویم و از وقت فضیلت نماز هم می‌گذرد و طوریمان نیست. و من خودم دیدم بسیاری از افراد، اینها با مهمان و با آن مشغولیات خودشان به مسائل عادی و لهو و لعب مشغولند و به عنوان اکرام مهمان و پذیرایی از مهمان نه تنها از وقت فضیلت نماز آنها می‌گذرد، بلکه چه بسا برای اواخر وقت بیافتد.

یکی از دوستان نقل می‌کرد که من در یک مؤسسه‌ای که در آن مؤسسه سخنرانی بود، شرکت می‌کردم. هنگام غروب آفتاب رفتم نمازم را خواندم و بعد داخل در آن مجلس شدم. افراد می‌آمدند و سخنرانی می‌کردند، تا اینکه یک شخصی که فعلاً از دنیا رفته و فوت کرده، ایشان مشغول سخنرانی و اینها شد و تا اواسط شب تقریباً سخنرانی ایشان طول کشید. البتّه این قضیه‌ای که نقل می‌کنم مال زمان سابق است. راوی این قضیه الآن خودش هست، می‌گفت: وقتی که سخنرانی تمام شد، افراد آمدند و مشغول سؤال و جواب شدند. من دیدم نماز این شخص الآن دارد قضا می‌شود، خوب من با چشم دیدم این نماز نخواند. همین جور گرفته بود نشسته بود. رو کردم به آن آقایان و گفتم: آقا ایشان الآن

نمازشان دارد قضا می‌شود. سؤالها را بگذارید برای وقت دیگر که ایشان بروند نماز بخوانند. یکی درآمد گفت: پاسخ به مشکلات جامعه از خواندن نماز اولی است. یکی از همان افرادی که در آنجا بود و جالب اینجا است که آن شخص سخنران اصلاً به این مطلب من ترتیب اثر نداد و نمازش جلوی چشم من قضا شد. خب این شخص دیگر چه می‌خواهد از اسلام مطرح کند؟

ما با توجه به این مطالبی که در اسلام داریم، به این روایاتی که در اسلام داریم، اهمیت این شعاری که در اسلام الآن مطرح است: بهترین چیز نماز است، شما چه درد جامعه را می‌خواهید مطرح کنید؟! تو در وجود خودت پر از درد است، برو به درد خودت برس. درد بی‌دردی، درد جهالت و غرور، درد نادانی که سخنرانی را بر نماز و ارتباط با خدا ترجیح می‌دهی؟ این یک شخص، اما امیرالمؤمنین علیه السلام حاکم ممالک اسلامی است. وقتی که نماینده خود را مالک‌اشتر ... ،

من گاهی اوقات فکر می‌کنم، می‌گویم: واقعاً امیرالمؤمنین علیه السلام که بود؟ و نماینده‌هایش چه کسانی بودند؟ یک نماینده داشت به نام محمد بن ابی‌بکر که به او محمد بن علی می‌گفتند. یک نماینده داشت به نام مالک‌اشتر، یک نماینده داشت به نام عثمان بن حنیف، این‌ها نماینده‌های امیرالمؤمنین بودند دیگر، بله خوب بالأخره گاهی آرزو می‌کنیم ای کاش از این نماینده‌ها، - می‌گویند: آرزو بر جوانان هم که عیب نیست، آرزو بر نوجوانان، به اصطلاح عیب نیست. -

در نامه‌ای که به مالک‌اشتر می‌دهد، برای او کارهای حکومتی را وقتی که تنظیم می‌کند این کار را بکن، این کار را بکن، با مردم این کار را بکن، در را همیشه به روی مردم باز نگه دار، مبدا بین خودت و بین مردم حاجب قرار بدهی

که یک شخص ناتوان نتواند دستش به تو برسد، اینها را همه را امیرالمؤمنین گفته است! بروید در نهج البلاغه ببینید، از خودم نمی‌گویم، بعد در ضمن این مطالب امیرالمؤمنین می‌فرماید: اینها مسائل مربوط به تو و مردم است، اما مسأله خود و خدایت را فراموش نکن.

واجعل لنفسك افضل الاوقات بهترین وقت را در بیست و چهار ساعت که وقت فراغت تو است، وقتی که گرسنه نیستی، وقتی که مردم فرض کنید که هجوم نمی‌آورند، وقتی که فرض بکنید که گرفتاری نداری، می‌دانی در آن وقت آرامش داری، آن وقت را برای ارتباط خودت با خدا قرار بده. چرا امیرالمؤمنین این را می‌فرماید، نمی‌فرماید: برو نماز بخوان، نه نماز هم جزوش است، ولی چرا این را می‌فرماید؟

امیرالمؤمنین با این عبارت دارد هدف و غایت از این حکومت را برای ما بیان می‌کند، غایت و هدف این حکومت رسیدن به خدا است. خدا کجای این قضیه است. حکومتی که در آن تعلق و ربط با خدا نباشد آن حکومت، حکومت الهی نیست. باید از آنجا گرفت و بعد آن افاضات را در روز پخش کرد. باید اول از آنجا گرفت و بعد آثار وجودیش را برای مردم بیان کرد، توزیع کرد و گسترش داد. آن مسأله اصلی مانده است. ما تمام هم و غم خود را بر کثرات و بر این مسائل جدای از او قرار می‌دهیم؟ این چیست، این خلاف است.

در حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نکته اصلی نماز است، نه حکومت، در حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نکته اصلی حج است نه حکومت، در حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نکته اصلی ارتباط با پروردگار است نه پرداختن به امور مردم، پرداختن مقدمه برای این مسأله است، جای این دو قضیه نباید با هم خلط بشود، چیزی که به عنوان مقدمه در حکومت انبیاء و در حکومت اولیاء

الهی است، به عنوان مقدمه است. وظیفه حاکم اسلامی در اجتماع این است که رفاه مجتمع را به نحو مطلوب فراهم کند، امنیت را به جامعه بازگرداند. شخصی که در یک اجتماع زندگی می‌کند باید احساس امنیت کند، شما در کشورهای دیگر اگر رفته باشید، در بسیاری از آنها، حالا نمی‌گوییم در همه آنها، وقتی که انسان صحبت می‌کند با افراد آنها می‌گویند: ما در کشورمان احساس امنیت می‌کنیم، احساس امنیت، احساس اینکه شب در منزل دزد نمی‌آید، اگر دزد بیاید با قانون طرف است، لذا دزد نمی‌آید، احساس اینکه اگر فرض کنید که ماشین را در کناری نگه داریم کسی نمی‌آید ببرد، کسی نمی‌آید وسایلش را ببرد، احساس اینکه به نوامیس ما کسی نیست که تعدی کند و تجاوز کند. اینها مسائلی است که حقیقت دارد، شعار نیست.

وظیفه حاکم اسلامی این است که امنیت را در تمام موارد و در تمام مظاهر خود برای مردم آن امنیت را تحصیل کند. امنیت در مسائل مالی و اقتصادی، امنیت در مسائل و روابط و معاشرتها، امنیت در مسائل عقیده و مبانی فکری که از مهمترین مسائل محوری شغلی حکام اسلامی را این مسأله تشکیل می‌دهد. آزادی در فکر، آزادی در بیان عقیده، بدون اعمال غرض و بدون اعمال عناد، نه آن آزادی که در آن اعمال غرض است، نه آن آزادی که در آن بی‌بندوباری بخواید رواج پیدا کند، نه آن آزادی که بخواید هدم دین و هدم اسلام بخواید در آن بشود. آن آزادی نیست، آن فساد است، آن افساد است، آن فسق است و ظلم است و تعدی به حقوق مظلومین و مستضعفین فکری است، آزادی در بیان عقائد متقن و ناب اسلامی این یکی از مبانی حکومت اسلام است. و ما در حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام این مطلب را می‌دیدیم. بلند می‌شدند، اعتراض می‌کردند: یا علی آنجای قضیه اشکال دارد. حضرت جواب می‌دادند. یا علی آنجا

را اشتباه کردی. خوب حضرت جواب می‌دادند. نه می‌گفتند بکشیدش، نه اعدامش کنید، نه دارش بزنید، نه چهار سال، سه سال حبس برایش ببرید. این حرفها نبوده، این کار را اشتباه کردید، بسیار خوب حضرت جوابش را می‌داد به این دلیل، به این دلیل این کار را کردم و هر کسی در آنجا بود این را می‌پذیرفت. چرا امیرالمؤمنین ترس ندارد؟ چون امیرالمؤمنین با خدا طرف است، با مردم طرف نیست، با سلیقه‌های مردم طرف نیست، با خوب و بد آمدن مردم طرف نیست. امیرالمؤمنین طرفش خدا است. باید به او حساب و کتاب پس بدهد، ابا ندارد، اشکال می‌کنند، خوب بگیرند، سبّ می‌کنند، خوب بکنند، بکنند، لذا می‌گوید: رها کنید، ول کنید، حرفی زده، حرف خلافی زده، این نماز چرا در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک اشتر به عنوان اساسی‌ترین مسئله در کار مالک اشتر است. چرا؟ چون امیرالمؤمنین می‌گوید: ای مالک بدون تعلق با خدا این حکومت تو پوچ است و ارزش ندارد. یک مقدار ارزش ندارد، یک فلس نمی‌ارزد این حکومت. برو اول ارتباط را با خدا درست کن، فردا بیا در میان مردم قضاوت کن. اول برو ارتباط را با خدا درست کن فردا بیا به داد آن مظلوم برس، به داد مظلوم که می‌رسی، به داد یکی از بندگان خدا باید بررسی نه دید کثرت و این شخص خاص و این مورد خاص، در راستای ربطت با پروردگار باید مسائل را مدّ نظر قرار بدهی. این شعار امیرالمؤمنین علیه‌السلام، شعار حکومتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام این است **واجعل لنفسک افضل الاوقات** بهترین وقت را برای خلوت خود با خدا بگذار.

این شعار، شعار حکومت است، حکومتی است ها نه اینکه یک شعار شخصی است. یعنی تمام حکام اسلام باید این کار را انجام بدهند و اگر انجام بدهند می‌دانید چه خواهد شد؟ دیگر این را خودتان بهتر می‌دانید. تمام افراد یک

یک ما باید این را انجام بدهیم، باید این را انجام بدهیم و ان شاء الله در جلسات آتی اگر خداوند بدایی حاصل نکرد و توفیقی بود خدمت دوستان در کیفیت معاشرت یک سالک در آنجا نقطه نظرهایی به عرض دوستان می‌رسانم که اصلاً ما چه نحوه با هم معاشرت داشته باشیم.

الآن یکی از مسائلی که مبتلا به بین ما است و به عنوان یک فرهنگ من باب مثال مطرح شده اینکه هر شخصی هر وقتی هر کاری داشت تلفن می‌کند به منزل دیگری؛ حالا او خواب باشد، بیدار باشد، سر غذا باشد، در حمام باشد هر چه می‌خواهد باشد، آقا بیاید فلانی تلفن کرده، آقا فرض کنید که زیر دوش است، حالا فرض کنید که دارد نماز می‌خواند، من تلفن را نگاه می‌دارم تا نمازش تمام بشود. ما یک فرهنگ مکالمه نداریم بین خودمان، حالا یک وقتی مسئله مرگ و حیات است، یکی دارد می‌میرد، یکی دارد زنده می‌شود، خوب می‌گویند: آقا تلفن بزن.

من یادم است یک وقتی در زمستان بود. ساعت یازده و نیم شب در زمستان نه الآن، دیدم زنگ تلفن به صدا درآمد. گفتم حتماً یکی مرده است دارند خبرش را به ما می‌دهند، یا یکی در حال احتضار است، از خواب بیدار شدم. اتفاقاً شب تحصیلی هم بود. من هم وضع خوابم به یک نحوی است که اگر از وقتش بخواهد بگذرد دیگر ساعتها خوابم نمی‌برد، اگر آن خستگی غلبه کند دیگر اصلاً حال خواب را از ما می‌گیرد. فردا هم ... مطالعه کرده بودم و خسته، همین که خوابیده بودم تقریباً یک ساعتی گذشته بود یکدفعه ساعت یازده و نیم که ساعتها به همان موقعیت اولیّه خودش در زمستان برمی‌گردد. سلام علیکم، آقا دلم برایتان تنگ شده بود. یک مخدره‌ای از تهران تلفن کرد، دلم برایتان تنگ شده بود. گفتم یک سلامی عرض کنم، خیلی ممنون، متشکریم، ولی بدانید فردا درس دوستان

همه رفت. این ابراز محبت سرکار که کردی، کلاس ما دیگر تعطیل شد سردرد گرفتیم و نمی‌دانم فردا نمی‌دانم درس تعطیل شد و امثال ذلک. خوب ببینید هر یک وقت خاص را همه برای تلفن قرار بدهیم، یک ساعت فرض کنید به غروب. به هم وقتی تلفن می‌زنید این وقت را قرار بدهیم که بدانیم در این وقت وقتی است که تلفن زده می‌شود. این چیست؟ خوب این کاری است، مسأله‌ای است. این را ما نداریم و هلم جری بقیه مسائل، رفتن به منزل دیگری، کیفیت معاشرت، کیفیت صحبت، نحوه ارتباطات، انسان باید نظم داشته باشد، کارش باید نظم داشته باشد، طبق آن نظم انسان می‌داند و یکی از چیزهایی که واقعاً بین، البته مسائل دیگری دارند ولی من از این جهت اروپائی‌ها خوشم می‌آید. این مسأله امریکایی‌ها، اروپائی‌ها این مسأله آنها خوب است. وقتی کاری داشته باشند، دارند از منزل می‌روند بیرون، یکی بیاید می‌گوید: آقا بنده معذورم، الآن دارم می‌روم کاری انجام بدهم، ولی ما این کار را انجام نمی‌دهیم، تو رودروایی گیر می‌کنیم. آن وقت هم خلف وعده می‌کنیم، به آن طرف نمی‌گوییم کار داریم، به آن طرف می‌گوییم آقا مهمان آمد. - التفات کردید - این خلاف است، وجه خلاف است. و کار را آنها دارند انجام می‌دهند، کار صحیح را آنها دارند انجام می‌دهند. کار دارید وقت انسان می‌گیرد، قرار می‌گذارد آن شخص هم می‌آید تنظیم می‌کند، یا اینکه اگر قراری با کسی می‌گذارید و بعد موفق نمی‌شوید، می‌دانید که موفق نمی‌شوید، خوب اشکال پیدا می‌شود، خوب قبلاً به او اطلاع بدهید، نه اینکه آن بنده خدا دو ساعت همین طور بنشیند، برنامه‌هایش همه را رها کند به انتظارش، بعد فردا تلفن کند آقا ببخشید ما دیروز نتوانستیم بیاییم. خوب آقا یک تلفن بزن ما نتوانستیم دیروز بیاییم. یا مثلاً فلان. - التفات کردید - اینها چیزهایی است که آنها درست انجام می‌دهند. یعنی همین غربی‌ها با تمام

نقائصی که دارند این کارشان درست است. کار درست را باید گفت درست است. هر کسی می‌خواهد باشد. نقاط اشکال به جای خود، نقاط مستحسن هم به جای خود. مرحوم آقا اینطور بودند ایشان. می‌دانید چرا موفق شدند برای اینکه این کتابها را همه را بنویسند، چون در کارشان نظم داشتند، نظم داشتند.

یادم است در آن سالی که همین امام شناسی را شروع کردند در همان زمان سابق که در مسجد قائم ایام ماه رمضان صحبت می‌کردند، اولین ماه رمضان که ایشان بحث امام شناسی را شروع کردند ایشان منع کردند همه ملاقاتهایشان را، یعنی می‌گفتند وضعیّت من یک طوری است اگر بخواهم به این مسائل برسم طبعاً نمی‌توانم دیگر ملاقات داشته باشم، نمی‌توانم داشته باشم، خب منع کردند. به ما گفتند: من وقتی می‌روم در کتابخانه در را از پشت قفل می‌کنم. منزل ما آن موقع در همان خیابان پیچ شمیران تهران در آنجا بود. کتابخانه مرحوم آقا در آن بالا بود و یک اتاق برای خودشان داشتند. ایشان می‌رفتند و در را قفل می‌کردند و می‌گفتند: وقتی که من در این اتاق هستم کأنّ در منزل نیستم، به هر که آمد بگویید: ایشان نمی‌توانند، نمی‌توانند یعنی غیر از این نمی‌توانستند، خوب انسان پیش نمی‌رود. دیگر، پیش نمی‌رود حالا من جمله من خدمتتان نقل بکنم.

یک شخصی آمده بود فرض کنید که آقا می‌خواهم آقا را ببینم، فلان این حرفا این چیزها، گفتیم: خوب چطور شده شما به یاد آقا افتادید؟ هیچی من رفته بودم فلان جا چکم را در فلان بانک خورد کنم، موقعی که برمی‌گشتم گفتم: بروم خدمت آقا هم برسم. - التفات می‌کنید - خوب حالا آقا بلند شود بیاید برای یک همچنین آدمی وقت بگذارد. این درست است؟! دو ساعت بنشیند و قتش را به این طرف و آن طرف، خوب بابا بنشیند کتابش را بنویسد، کتابی که الآن همه

شما دارید استفاده می‌کنید. این کتابی را که مرحوم آقا نوشتند، با این وقتها نوشتند. و اگر غیر از این بود نمی‌توانستند انجام بدهند. بعد من در آنجا، که خوب افرادی که می‌آمدند می‌گفتم: نه ایشان فرصت ندارند و نمی‌توانند.

یکی از بستگان ما که خدا ایشان را حفظ کند و سالم بدارد، از افراد بسیار شریف، بستگان مادری ایشان مسئول، در همان زمان مسئول یک سازمان و یک جهتی بوده در یک مناطق شمال، آمده بوده و به قصد دیدن مرحوم آقا، یعنی هر وقتی که می‌آمد سالی دوبار، می‌آمد آقا را می‌دید و مرحوم آقا هم خیلی به او محبت داشتند، خیلی به او، از افرادی بودند که من اگر بخواهم تعبیر بیاورم باید بگویم مانند علی بن یقطین که در آن دستگاه به نفع شیعه کار می‌کرد، ایشان هم از آن افراد بود و وجودش در آنجا به نظر خود مرحوم آقا هم حتی خوب بود. حتی چند مرتبه هم از مرحوم آقا استفسار کرد که از موقعیت خودش استعفا بدهد، موقعیت ارتشی بسیار مهمی داشت در آن موقع و مرحوم آقا گفته بودند این کار را انجام نده. ایشان آمده بود مرحوم آقا را ببیند. ساعت هم تقریباً ساعت ده شب بود. والدۀ ما خوب محرم بودند با او، عموی ایشان محسوب می‌شد. گفتند که خلاصه قضیه آقای تهرانی این است. ایشان خلاصه در این ماه رمضان اینطور، ایشان اصلاً ناراحت نشد و گفت: اتفاقاً من ارادتم به آقای طهرانی حالا که اینطور است ده برابر شده، چون می‌دانم این آدم، آدم حق است این آدم، آدمی است که وقتش را نمی‌خواهد به بطالت بگذراند. این می‌خواهد برای خدا کار کند. یعنی نه تنها ناراحت نشد، بلکه نسبت به ثبات مکتب آقا و ثبات موقعیت آقا و ثبات مرام آقا ارادتش بیشتر شد. و باید هم بشود. و ایشان به همین نحو توانستند کار انجام بدهند. بارها می‌شد فرض کنید که سه ماه ما ایشان را ندیده بودیم، وقتی که می‌رفتیم در مشهد ایشان مشغول کتابت بودند، من سلام که به

ایشان می‌کردم، سه ماه بود ندیده بودیم ایشان را دیگر، ایشان فقط سرش را از روی کتاب بلند کردند سلام علیکم برو در اندرونی، وقتی تمام کردم می‌آیم در آنجا می‌بینمت. همین، تمام شد. دیگر ما نمی‌ایستادیم.

این نحوه و این نظم موجب این خیرات و این برکات است. اینها تمام بر محوریت توحید دارد دور می‌زند.

در مکتب اسلام اصل بر اساس نماز است، بر اساس ارتباط انسان با خدا است. بقیه مسائل باید در راستای این قضیه قرار بگیرد. بله، حکومت اسلام مهمترین مطلبی است که مورد نظر پروردگار است، ولی منظور و مقصود از این حکومت چیست؟ آیا فقط حکمرانی و حکمروایی است یا نه؟ حکومت یعنی ایجاد نظم در جامعه، حکومت یعنی ایجاد امنیت در جامعه، انسان وقتی که شب سرش را به بالین می‌گذارد با امنیت بگذارد. التفات می‌کنید چه می‌خواهم بگویم؟ حکومت یعنی ایجاد امنیت شغلی، ایجاد امنیت استقبال و آینده. حکومت یعنی ایجاد عدل و مساوات و برقراری قانون برای بالاترین فرد مملکتی و پایین‌ترین فرد مملکتی؛ این معنا، معنای حکومت است. آنچه را که ما دیدیم این بوده، حالا نظرات مختلف است. در مرام ائمه علیهم السلام این بوده؛

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یکی از نزدیکترین افراد و منتسبین به آن حضرت دزدی کرده بود، به امید اینکه پسردایی من، دختر عمه پیغمبر اکرم، پسردایی من الآن خوب حاکم اسلام است، من هر کاری بکنم مسأله‌ای نیست و چه نیست و امثال ذلک. آمده دزدی کرده، حضرت آمدند و به آن شخص مسئول دستور دادند با تمام ناباوریهایی که در آنجا بود، دستان این زن را قطع کردند. این می‌شود حکومت اسلام. نه اینکه یک شخصی که منتسب است از هر چیزی مبرا باشد، با سائر افراد باید مشمول قانون باشد.

در حکومت اسلام امنیت قانون باید برای همه باشد. هر شخصی بداند اگر تعدی کرد مشمول قانون می‌شود، مشمول قانون می‌شود، خوب تمام این مسائل را ما آماده کردیم برای اینکه شخص با خدا ارتباط تازه برقرار کند. اینها چیزهایی است که در خیلی کشورهای دیگر هست. شما در خیلی از کشورهای دیگر بروید این مسأله ایجاد امنیت و حکومت قانون با تمام دقت و ظرافت خودش حاکم است. من صریحاً در اینجا خدمتتان بگویم و از این نقطه نظر واقعاً آنها به مرتبه عالی برقراری امنیت و عدالت اجتماعی رسیدند. بسیاری از کشورها این طور هستند، ولی تمام شد. آنها در همین رتبه مطلب را تمام می‌کنند و پرونده را می‌بندند. اما در اسلام تمام اینها تازه اول کار است. امنیت برقرار شد، عدالت برقرار شد، قسط و مساوات برقرار شد، هر کسی به اندازه استعداد خودش برای اینکه تازه حالا بیاید استعدادهایش را به کار بیندازد، تازه بین خودش و بین خدا راه باز کند، تازه آن مطالب مختلفی در نفس را به فعلیت برساند. این است فرق بین حکومتها و بین حکومت اسلام که در حکومت اسلام هدف ربط عقل با پروردگار است و تمام شعارها باید براساس این محوریت قرار بگیرد، می‌گیریم و می‌زنیم و می‌بندیم و دنیا را این طور می‌کنیم، اینها شعار، شعار اسلام نیست.

در شعار اسلام حرکت به سوی خدا است. مردم دنیا به سوی خدا حرکت کنید! این می‌شود شعار اسلام. یک وقتی می‌آییم می‌گوییم: می‌زنیم پدرتان را درمی‌آوریم، فلان می‌کنیم. یک وقت اینطور می‌گوییم. یک وقت می‌گوییم: ای مردم دنیا به خدا حرکت کنید! ای مردم دنیا به عقل حرکت کنید. ای مردم دنیا به مساوات حرکت کنید، چقدر تفاوت بین دو عبارت است. چقدر تفاوت بین دو تعبیر است.

در سنهٔ چهل و دو و قبل از سنهٔ چهل و دو مرحوم آقا - رضوان الله علیه - این شعار حکومتی را، این شعاری که در دعای افتتاح در شبهای جمعه ما می‌خوانیم که از خداوند طلب می‌کنیم. امام علیه السلام می‌فرماید: **اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمه** خدایا این حکومتی را که می‌خواهیم ایجاد کنیم این حکومت، حکومت دنیا نیست. این حکومت، حکومت الهی است. دولت کریمه است، دولت بزرگوار است، دولت ارزشمند است که **تُعزُّ بها الإسلام و أهله** اسلام و اهل اسلام را در این دولت و در این حکومت عزیز بداری و **تُذلُّ بها النفاق و أهله** نمی‌گوید: مردم دنیا و مشرکین را می‌زنیم و می‌کشیم و همهٔ پرچم اسلام را همهٔ جای دنیا، نه، نفاق را در دنیا از بین می‌بریم. نفاق محکوم است هر جا می‌خواهد باشد، محکوم است، نفاق محکوم است، پیش اسلام نفاق محکوم است، پیش یهودیت نفاق محکوم است، پیش ملحدین نفاق محکوم است، پیش نصاری نفاق محکوم است، پیش بودائیسیم. تمام این ملل مختلفهٔ دنیا و شعبات مختلفهٔ دنیا در این مسأله اختلاف ندارند، نفاق را ما باید برداریم. کیست که بگوید غلط است؟ آن وقت کیست که پشت کند؟ کیست که بگوید منظور شخصی در کار است؟ یک وقت می‌گوییم ما خود را بر همه غلبه می‌دهیم، می‌گویند نه چرا تو غلبه بدهی، ما می‌آییم غلبه می‌دهیم. که گفته ما می‌آییم خودمان را بر همهٔ دنیا برتری می‌دهیم، نه که گفته؟! نمی‌گذاریم برتری بدهی، نمی‌گذاریم. بسم الله، بله بسم الله می‌شود؟ شده؟ یا نه نشده؟

یک وقتی می‌گوییم افراد! مردم! ای ملل! بیاید با ما در عقاید حقّه اشتراک پیدا کنیم. چه کسی است که بگوید نه؟! لذا من در سابق خدمتتان عرض کردم مرحوم آقا - رضوان الله علیه - این مسأله مهم را در مبارزات خودشان و در حرکات خودشان در آن سنوات قبل مدّ نظر قرار می‌دادند. ایشان می‌فرمودند: ما

باید عقیده خود را برای همه مطرح کنیم، با همه صحبت کنیم. حتی ایشان می گفتند: ما باید با شاه صحبت کنیم، جلسه بگذاریم، مطالب خود را باید مطرح کنیم، ما این هستیم، ما می خواهیم امنیت اجتماعی برقرار کنیم، ما می خواهیم عدالت برقرار کنیم، ما می خواهیم مساوات برقرار کنیم ما می خواهیم، مگر تو نمی گویی مسلمان هستی، تو می گویی ما مسلمان هستیم و شیعه علی، خوب ما می گوئیم هستیم، پس دعوا دیگر نداریم، ما دعوا نداریم، حالا ما عمّامه داریم تو نداری. فرض کنيد تو می گویی من مسلمان هستم، خوب شاه می گفت من مسلمانم دیگر، بسیار خوب اگر مسلمان هستی و اگر شیعه هستی باید به موازین اسلام عمل کنی. اگر شیعه هستی باید به موازین تشیع عمل کنی، اگر عناد نداری، اگر عناد داری و غرض داری مسأله دیگری است. اما اگر عناد نداری، اگر غرض نداری، اگر می خواهی جامعه را به قول خودت به تمدن کذا برسانی، خوب ما هم همین را می گوئیم. ما هم که غیر از این چیزی نمی گوئیم. ما می گوئیم اسلام باید بر همه اعتلاء پیدا کند. ارزشهای اسلامی باید بر همه دنیا مطرح باشد. تمام افراد براساس همان فطرتی که در زمان رسول خدا به اسلام رو آوردند، براساس همان فطرت باید به اسلام الآن رو بیاورند. این مکتب، مکتب عرفای الهی است. همان فطرت هزار و چهارصد سال پیش، آنهایی که آمدند به پیغمبر اسلام رو آوردند از اوّل مسلمان بودند؟! همه بت پرست بودند و یهود و نصاری، مسلمان نبودند، نماز شب خوان نبودند، با آن کاری که پیغمبر با آنها کرد و از دریچه ای که به قلب آنها نفوذ کرد، آن دریچه فطرت و وجدان و عقل سلیم الآن در میان همه ملل موجود است. اختصاص به ما ندارد. همه افراد این دریچه را الآن به روی خود دارند یکی می بندد، یکی باز نگه می دارد. تمام افراد در دنیا از امریکایی گرفته، اروپایی گرفته، استرالیایی گرفته، افریقایی گرفته، عرب گرفته، عجم گرفته،

ترک گرفته، تمام افراد این دریچه را دارند. هر شخصی که در روی زمین به عنوان انسان متولد می‌شود، به عنوان آدمی پا به عرصه وجود می‌گذارد، خدای متعال این دریچه را برای قلب او قرار داده است. - التفات کنید - و همه دارای این فطرت هستند.

رسول خدا و ائمه علیهم السلام چون ربط آنها ربط توحیدی بود، از همین دریچه وارد شدند و قلوب را تسخیر کردند. از همین جا وارد شدند. ما نه، ما داریم براساس کثرات حرکت می‌کنیم. بر اساس تخیلات داریم حرکت می‌کنیم، ما باید غلبه کنیم، می‌گویند نه کی گفته شما باید غلبه کنید. بنشین سرجایتان، ما هم نشستیم سرجایمان، نشستیم. کی گفته باید غلبه کنید. شما یکی ما یکی، یک وقتی مرحوم آقا می‌گفتند ما مابه‌الاشتراک داریم. بین ما و بین افراد یک ما به‌الاشتراک، از آن دریچه باید وارد بشویم، بعد بنشینیم و با شاه مذاکره کنیم، بگوییم ما مسلمانی، شما مسلمانید. این اسلام اقتضاء می‌کند که باید به قوانین و به موازین تن در بدهید. آنگاه اگر تو تن در ندادی مسئول هستی. آنگاه اگر تو زیر بار نرفتی، آنگاه که تو حق را دیدی و پشت پا نهادی، آنگاه که تو به مطالب ما رسیدی و جواب نتوانستی بدهی، ولی در عین حال مسائل دنیا، مسائل ریاست چشم حقیقت تو را بست و پرده به روی فطرت تو انداخت، و آنگاه ما با تو جور دیگر عمل می‌کنیم. - التفات کردید -

این مکتب مکتب اولیاء الهی است. پیغمبر برای همه نامه فرستاده بود، برای کسری نامه فرستادند، برای قیصر نامه فرستادند، برای حاکم مصر نامه فرستادند، نماینده پیغمبر چه نماینده‌ای، چه نماینده‌ای! جعفر طیار که الآن قبرش در اردن در دویست کیلومتری عمان در آنجا قبر جعفر طیار، در آن جنگ موته به همراه عبدالله رواجه و زید بن حارثه و اینها در آنجا شهید شدند. الآن در آنجا

گنبد و بارگاه دارد و خدا می‌داند چه معنویّت و روحانیّتی دارد! اگر خدا قسمت کرد انشاءالله در آنجا به زیارت قبر جعفر طیار، اگر گذر افتاد. نمی‌گویم از اینجا بلند شوید بروید آنجا، نه اگر می‌خواهد انسان برود جایی بلند می‌شود می‌رود مکه، بلند می‌شود می‌رود عتبات، می‌رود زیارت، هر موقع گذر افتاد، خوب گذر افتاد. چطور اینکه بعضی از دوستان که رفته بودند اخیراً در آنجا رفته بودند، بله، زیارت همان قبر جعفر طیار و اینها مشرّف شده بودند و چه آثاری را از آنها نقل می‌کردند. این نماینده پیغمبر، جعفر طیار این می‌رود در حبشه و پادشاه حبشه را مسلمان می‌کند دیگر. پادشاه حبشه مسلمان می‌شود. پادشاه حبشه آن دریچه را برای خود باز نگه می‌دارد مسلمان می‌شود. نگاه می‌کند! عجب! دارد آیات سورۀ مریم را می‌خواند. چیزی که اصلاً خبر ندارد. به خودش رجوع می‌کند، می‌گوید: ما قائل به تثلیث هستیم. حضرت مسیح که این طور نبود، اسلام که این طور می‌گوید. آن دریچه وقتی که باز است نور اسلام می‌آید. نور اسلام نه اینکه از جایی بیاید، تعلق بین انسان و بین پروردگار آن تعلق موجود است. ما پرده نیندازیم؛ نه اینکه از خارج بلند شود بیاید. جعفر طیار می‌آید آن پرده را می‌اندازد کنار، وقتی پرده رفت کنار، آن نور هست. آن نور چه می‌کند؟ تجلّی می‌کند، آن دریچه را باز می‌کند. اما کسری تا نامه پیغمبر را می‌بیند، من عبدالله محمد رسول الله إلی ... نامه از عبدالله فرستاده! عجب! اسم خودش را بر اسم من برتری داد. اصلاً نگاه نمی‌کند بر اینکه ببیند دیگر چی چی هست. از آن مترجم نامه را می‌گیرد و پاره می‌کند می‌گذارد زیر پا. این چه می‌کند؟ این عناد دارد، این پرده را می‌اندازد و الا خسرو پرویز هم فطرت دارد، خسرو پرویز هم وجدان دارد. اگر فطرت و وجدان نداشت، این کار پیغمبر عبث بود، کار پیغمبر لغو بود. آن هم فطرت دارد، آن هم وجدان دارد، ولی نمی‌گذارد آن فطرت و وجدان نور

افشانی کند. نمی‌گذارد. آن اینکار را می‌کند و مسلمان می‌شود و از دنیا می‌رود و پیغمبر از مدینه بر بدن او نماز می‌خواند. پیغمبر از مدینه نماز می‌خواند. می‌گوید: این الآن از دنیا رفته و جنازه‌اش الآن هنوز روی زمین است، اینها چیست؟ حساب است دیگر؟ این نماز می‌شود شعار اسلام.

خب این یک طرز تفکر حالا جناب عُمَر می‌آید در آنجا، عرض کردم خدمتان می‌آید می‌گوید که نه نماز چیست؟ اگر ما بگوییم نماز، خب مردم دیگر جنگ نمی‌روند، جهاد نمی‌کنند. ایشان جهاد و کشورگشایی را هدف قرار داده، بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟.

ایشان فقط فتح را مدّ نظر قرار داده است. اسلام بیاید ممالک را بگیرد، کشورها را بگیرد خب بعدش چی؟ به قول مرحوم آقا می‌فرمودند: نادرشاه کشورگشای خوبی بود ولی کشوردار نبود، کشورگشا بود چون زور داشت و پهلوان بود، نادرشاه اینطوری بود، حتّی گاهی اوقات وقتی که می‌خواست برود جایی را فتح بکند خودش جدای از لشگر جلوتر یک روز می‌رفت، یک روز می‌رفت آنجا تا بعد که لشگر برسد. اینطور نبود که در خانه‌اش باشد و مردم را بفرستد، نه خود او زودتر می‌رفت.

یک شب رفته بود کنار یک آسیاب، داشت باران می‌آمد به آن آسیابان گفت من امشب می‌خواهم اینجا بخوابم، آسیابان در را باز کرد و نادر گفت اگر لشگر آمد بگو نادرشاه اینجا خوابیده، تا آسیابان فهمید غش کرد افتاد آنجا و مرد گفت وقتی که آمد بگو من اینجا هستم خودش زودتر می‌رفت، ولی کشوردار نبود، آدم با فهمی نبود، زور داشت، زور هم جلو می‌رود دیگر این چیز عادی است، وقتی یک شخصی زور دارد، خب آن شخص دیگر را زمین می‌زند کشورگشایی هنر نیست، الآن دول کفر و دول مستولی اینها دارای زور هستند

ولی دارای قدرت تفکر نیستند، دارای نیروی ایمان نیستند، زور دارند البته زور هم نه زور بازو، زور تکنیک، زور تکنولوژی، زور نامردی، اسلحه می سازند که یک کشوری را به ستوه در بیاورند، با اسلحه بر سر مردم بی دفاع می زنند.

مگر در همین جنگ بین ما و عراق اینطور نبود؟ خب حالا ما به مسائل و مقدمات و اینها کار نداریم، بالأخره یک جنگی اتفاق افتاده است، چرا دیگر تو بمب در شهرها می زنی؟ چرا مردم بی دفاع را داری می کشی؟ چرا آن بچه شیرخواره و آن طفلی که در مدرسه دارد حرکت می کند، چرا او را می زنی؟ این می شود جنگ نامردی، اگر جنگ است بلند شو برو در بیابان بزن.

منطق عمر، منطق کشورگشایی بود نه منطق کشورداری اسلامی، می گفت باید ممالک فتح بشود، ایشان می نشست بر تخت ریاست: یک کشور الآن جزو تیولش آمده، یک کشور دیگر جزو تیولش آمده، خوش بود به اینکه کشورها دارند اضافه می شوند به ممالک اسلامی. اما اینکه آیا در این کشورها از نظر معنوی چقدر ترقی شده؟ از نظر تعالی روحی افراد چه قدر رشد کرده اند؟ آیا عمر یک شب، یا یک لحظه به این قضیه فکر کرد؟ آیا یک شب معاویه به این قضیه فکر کرد؟ آن که دیگر صریحاً و بهتر از عمر آمد و گفت من اصلاً می خواهم کشورگشایی بکنم نماز می خواهید بخوانید، می خواهید نخوانید، حالا باز هم عمر دیگر نگفت من می خواستم بر شما حکومت بکنم و رسیدم می خواهید نماز بخوانید می خواهید... لا تأمّر علیکم سواءً تصلی او لا تصلی من با علی جنگ کردم که بر شما حکومت کنم حالا هم رسیدم، حالا به آرزویم رسیدم. این حکومت می شود چی؟ حکومت بنی عباس این حکومت، حکومت بنی امیه است.

مرحوم آقا می فرمودند از همین کلام عمر شما به اختلاف بین امیرالمؤمنین با عمر می توانید پی ببرید. اینکه در صفین وقتی که در آن کوران جنگ یک نفر می آید از امیرالمؤمنین راجع به نمازش سؤال می کند که من در نماز یک همچنین قضیه ای برایم اتفاق افتاده است نمازم باطل است یا درست است؟ ابن عباس می گفت الآن اینجا علی باید فرماندهی کند و چه کند... حضرت فرمودند ما برای چه داریم جنگ می کنیم؟ ما داریم این جنگ را برای نماز می کنیم. این هم دارد از این نماز سؤال می کند. همین کلام هدف و غایت در حکومت را از امیرالمؤمنین بیان می کند که منظور امیرالمؤمنین چیست؟ مقصود چیست؟ این مطلب را اگر اهل شام بدانند که امیرالمؤمنین جنگ را نگه داشت تا این که جواب سؤال نماز یک نفر را بدهد، آیا اگر آن دریچه را نبسته باشند، آیا به حقایق امیرالمؤمنین نمی رسند؟! اگر نبسته باشند.

امیرالمؤمنین علیه السلام اول در حکومت نظرش، نظر الله است، بعد نظر به عوامل و علل ظاهری دارد. فرق بین امیرالمؤمنین و ما این است. معاویه نظر به کثرات می کند، می خواهد از راه حقّه بازی وارد شود، می خواهد از راه کلک وارد شود، می گوید: آب را ببندید، آب را ببندید که اینها مستاصل بشوند، بعد همه تسلیم بشوند. امیرالمؤمنین نظر حقّه بازی ندارد. نظرش نظر چیست؟ نظر الله است. آب را از خدا می داند، خلق را از خدا می داند، دشمن را بندگان خدا می داند، دوست را بندگان خدا می داند، آن بنده عاصی، این بنده مطیع. همه را از خدا می داند. و خود را در جریان این تکلیف قرار می دهد. من هم یکی از این بندگان خدا هستم. دستور می دهد آب را باز کنند. وقتی که آب را باز می کنند، می آیند می گویند: یا علی حالا که آب را باز کردی، بیا ببند. می گوید: نه نمی بندیم. می گویند: اینها این کار را کردند؛ می گوید: اگر ما هم آب را ببندیم

خب ما هم مثل اینها بودیم، و من که علی نمی‌شدم دیگر. حالا من دارم می‌گویم، علی یک جور دیگر بود. منی که علی هستم برای این کارهایم است. منی که علی هستم نگاه به کارهای اینها نباید بکنم. اگر بودم که خُب من هم معاویه بودم دیگر، اگر من بیایم آب را ببندم که می‌شدم مثل معاویه. بسیار خُب، حالا که اینجا زور بازو است یا تو پیش برو یا ما، ولی ما اینطور نیستیم. زور داریم به طبق تکلیف عمل می‌کنیم. آب را شما بستید، ما جنگ کردیم آب را گرفتیم، ولی برای شما آب باز است. واقعاً دارم می‌گویم همین مطلب امیرالمؤمنین را شامی‌ها فهمیدند یا نفهمیدند؟ همین یک مسأله، اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام آب را باز کرد تو فهمیدی یا نفهمیدی؟ آیا رفتی روی آن فکر کنی که چرا این کار را کرد؟ حالا هی معاویه نماز بخواند و... این عملی را که معاویه کرد و این کاری را که علی کرد و بعد کار سوّمی را که کرد و آب را باز گذاشت برای شما چرا نرفتید روی این کار فکر کنید؟ چرا؟ این کار را می‌دانید امیرالمؤمنین برای چه کرد؟ حالا ما داریم می‌گوییم اوّل ارتباط خودش را با خدا تصحیح کرد، من یک بنده‌ای از بندگان خدا هستم، نه جهان‌گشایی بر عهده من است، نه کشورگشایی بر عهده من است، نه اینکه بر اموال و نفوس و اعراض تسلّط پیدا کنم و گرفتن این ممالک و اینها، - این را که دیگر ما می‌دانیم که امیرالمؤمنین این حرفها را گذرانده - نه اینها برای من فخری می‌آورد، نه مثل معاویه برای من مباحثات بیاورد، بنشینم یا مثل هارون بگویم ای خورشید هر جا که می‌خواهی طلوع کن و هر جا که می‌خواهی غروب کن که از مملکت من خارج نیستی، ای ابر هر جا می‌خواهی ببار... ما هم که اینطور نیستیم پس بنابراین خود و خدایی هر چه کمتر باشد امیرالمؤمنین به خود می‌گوید درد سر ما کمتر است این آنچه که داریم، از امیرالمؤمنین می‌فهمیم، پس اینها مال چیست؟ اینها مال این است که

تکلیفی را من انجام بدهم، دو روزی را بگذرانم، پرونده را ببندم و بروم آن طرف، تمام اینها مال این است که به این نکته اگر ما برسیم به رمز حیات رسیده‌ایم، به این نکته، فقط، تکلیف این دو روز را انجام بدهم بقیه را خدا می‌داند، به من چه مربوط؟ خدا نمی‌خواهد اسلام گسترش پیدا کند، خدا نمی‌خواهد زحمات پیغمبر به نتیجه برسد، آیا رسید؟ بیست و سه سال پیغمبر زحمت کشید، چی شد؟ سه نفر دنبال علی بودند، سه تا، عصرش شدند چهار تا، یک مدت دیگر شدند ده، بیست تا، همین قدر بودند، به نتیجه رسید؟ دنبال کی بودند؟ دنبال آن ابوبکر بودند، دنبال آن عمر بودند که دست راستش را از چپش نمی‌شناخت.

این مسأله مهمی است اینکه خدمتان عرض می‌کنم، نمی‌دانم مطلب من را گرفتید یا نه؟ مردم، مردمی هستند که پیغمبر را دیدند و برگشتند، مردم عوض نشدند، فقط زمان می‌گذرد، هزار و چهارصد سال پیش با الآن یکی است، تفاوتی نمی‌کند، هیچ تفاوت نمی‌کند، ما باید خودمان را بپاییم، ما باید متوجه خودمان باشیم، و بدانیم که چه تکلیفی داریم انجام می‌دهیم، دل سوزاندن برای این و آن و این طرف و آن طرف و اینها خلاصه گاهی اوقات زیاده مصرف کردن است، از سرمایه زیاده‌تر مصرف کردن است.

این امیرالمؤمنین وظیفه‌اش این است آمد انجام داد، در عین حال هم می‌دانست که شکست هم می‌خورد، یک مسأله‌ای که من می‌خواستم در امروز مطرح بکنم و دیگر وقت گذشت این بود انشاءالله در جلسه دیگر اگر هم یادمان رفت رفقا یادآوری کنند راجع به این قضیه می‌خواستم صحبت کنم که مظاهر پروردگار در این دنیا بالنسبه به جریان ایمان و بالنسبه به جریان کفر ممکن است آن مظاهر یکسان باشد، این نباید انسان را گول بزند، این یکی از اسرار عالم

تربیت است. امیرالمؤمنین علیه السلام هم در این طرف در لشکرش پهلوان بود مثل مالک اشتر و اینها، و هم معاویه آن طرف پهلوان داشت، هم اینها اصحاب داشتند هم آن طرف اصحاب داشتند، هم اینها اسب داشتند هم آن طرف، هم اینها نماز می خواندند، هم آنها نماز می خواندند، هر دو هم نماز می خواندند، معاویه هم نماز می خواند، درست شد؟ نکته در اینجا است که باید به آن حقیقت مطلب رسید این ظاهر نباید انسان را فریب بدهد گاهی اوقات ممکن است غلبه این طرف باشد گاهی اوقات ممکن است غلبه آن طرف باشد، که راجع به این انشاءالله در جلسه آتی صحبت می شود.

صحبت در شعار بود. من در امروز آن عبارتی را که مرحوم آقا در سنه چهل و یک، یکسال قبل از آن جریانات یا دو سال حتی قبل از آن جریانات یا سنه چهل ظاهراً در آن اعلامیه ای که برای تشکیل حکومت اسلام در مسجد قائم داده بودند، آن عبارت را که ترجمه کردند من خواستم امروز برای رفقا بخوانم. در زیر فقره

اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعز بها الاسلام و اهله و تدل بها النفاق و اهله و تجعلنا فيها من الدعاة الى طاعتك و القادة الى سبيلك و ترزقنا بها كرامة الدنیا و الاخرة

بار پروردگارا ما جمیع گروه شیعیان با تضرع و ابتهال به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم که دوره ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران اسلام و یاورانش را سربلند فرموده و نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی. و ما را از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی. بدین سبب از مواهب عالی و نفائس خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی.

کی ایشان این حرف را زدند؟ در وقتی که هیچ صدایی از هیچ جا بلند نمی‌شد. در آن زمان مرحوم مهندس بازرگان، ایشان در یک سخنرانی گفته بود در زمانی که هیچ مسجدی در دوران، در یک همچنین دوران فضای اختناق، در زمان اختناق شدید محمدرضا شاه، در این دوران هیچ صدایی برنمی‌خاست، فقط این ندا از مسجد قائم بلند شد. آن موقع ایشان در یک سخنرانی در مسجد هدایت که داشت سخنرانی می‌کرد این مسأله را گفت. و عجیب اینکه ایشان در آنجا به این نکته رسیده بود. ایشان گفته بود: عجب کلام و عجب عبارتی را ایشان انتخاب کرده است برای این مسأله، چه تعبیری را برای بیان اهداف خود به عنوان شعار این تعبیر را آمده مطرح کرده است. تعبیری را که در آنجا عدالت در همه جای دنیا گسترش پیدا کند. اسلام حقیقی در همه جا گسترش پیدا بکند. و آن اسلام به دست چه کسی انجام بشود؟ به دست امام زمان، امام زمانی که فراموش شده، امام زمانی که از یادها رفته، امام زمانی که دیگر کسی از ایشان یاد نمی‌کند. این مسأله و این مهم باید به توسط این شخص انجام بگیرد. این مهم است. و کاری را که ما داریم می‌کنیم و باید انجام بدهیم این است که در راستای رسیدن به آن اهداف امام زمان و برقراری آن نیات خالصه در نفس امام زمان، در آن راستا باید حرکت کنیم. اینجا دیگر صحبت بسیار است و دیگر وقت هم گذشته و ان شاء الله مثل سایر وعده‌هایی که قبلاً می‌دادیم، این وعده هم باشد برای ان شاء الله در جلسات آتی.

امیدواریم که خداوند ما را از نعمات فیوضات رحمانی خودش بی‌نصیب نگرداند، چشمان ما را باز و نسبت به راه اولیاء خودش ما را بصیر بگرداند، موانع راه را از پیش راه ما بردارد، در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل بفرماید، نثار

.....۳۰ مجلس پنجاه و هفتم

ارواح شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام از مؤمنین و مؤمنات که از این دار فانی
به دار باقی مشرّف شده‌اند یک صلواتی ختم کنید.